

مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

دوره دوم، شماره سی و هشتم

پاییز ۱۳۸۳، صص ۱۷۴ - ۱۴۵

## سیمای تابناک قرآن در زلال مثنوی معنوی

حسین ریگی

### چکیده

یکی از مباحثی که مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، عارف و شاعر قرن هفتم، در اثر ارزنده خویش، مثنوی معنوی، بدان عنایت داشته و از منظرهای گوناگون آن را مورد توجه قرار داده قرآن مجید و تعلیمات اخلاقی، عرفانی و اجتماعی آن است.

نگارنده در این نوشتار به واکاوی و بررسی بخشهایی از مثنوی که به معرفی این کتاب آسمانی اختصاص دارد و عارف دلسوخته بلخ در خلال آن به فرازهایی همچون: وصف قرآن، تمسک به قرآن، تدبر در قرآن، طاعنان قرآن، قرآن و منافقان، قرآن و کوردلان، تصویر شیطان در قرآن، مفسران قرآن و پیامهای قرآن شامل: امتحان، بشارت، انذار، امر، نهی، تجلیل، تحریض، تحقیر اشاره کرده و با استناد به آن، اندیشه‌های بلند خویش را در موضوعات مختلف بیان داشته، پرداخته است.

### واژه‌های کلیدی

قرآن، نبی، ذکر، ذکر اجل، کتاب، کتاب‌الله، ام‌الکتاب، مصحف، فصول، پیغام خدا، امتحان، بشارت، انذار، امر، نهی، تجلیل، تحریض، تحقیر.

## مقدمه

آب خضرست این نه آب دام و دد هر چه اندر وی نماید حق بود<sup>(۱)</sup>

(دفتر ۶/ بیت ۳۲۴۳)

قرآن، بهار دلها، شفای دردها، سرچشمه دانش‌ها، زداينده تيرگي‌ها و استوارترين مسند شناخت و معرفت است. قرآن، مشعل فروزان جاودانه‌ای است بر معبر تاريخ که در تاريخزار حیات، انبوه انسانهای سرگشته را به مقصد اعلی رهنمون گشته است. این مصحف شریف، مجموعه‌ای است بس گرانقدر و نفیس مشتمل بر علوم و معارف الهی، آداب و اخلاق پسندیده، احکام و قوانین استوار، قصص و اخبار راستین، مواعظ و امثال ارزشمند که رهگشای نیازمندیهای فردی و اجتماعی بشر است. معانی و مفاهیم این کتاب سترگ در طول چهارده قرن از جهات مختلف در حیات فردی و اجتماعی ما تأثیر پنهان و آشکار نهاده است، چنانکه امروزه نمی‌توان به جنبه‌هایی از زندگی مسلمانان اشاره کرد که قرآن مجید و معانی والای آن به نحوی مستقیم و غیرمستقیم، در آن تأثیری نگذاشته باشد و هر کس در این باره منصفانه به قضاوت بنشیند به درستی این عقیده اقرار خواهد نمود. یکی از مهمترین موارد این تأثیرگذاری نفوذ عمیق در اندیشه شاعران و نویسندگان بزرگ ادب فارسی است و همه این بزرگان در عبارت‌پردازی، استدلال و بیان مافی‌الضمیر از این سرچشمه شفافبخش بهره گرفته‌اند چرا که قرآن برای مسلمانان هم زبان دل است و هم ترجمان اعتقاد. و شنیدن آن تقدیسی را تداعی می‌کند که هم آرامش‌بخش است و هم شکوهمند، شکوهی معنوی که همه را به سکوت وامی‌دارد و آرامشی که نتیجه هدایت و ایمان است. (۵ / ص ۱۷).

از آنجا که قرآن معیار فصاحت و بلاغت است، شاعران و نویسندگان با استفاده از مضامین بلند قرآنی هم توانایی خود را در کاربرد لفظها، عبارت‌ها و مضمونهای دینی نشان می‌دهند و هم با استهاد از آن، تأثیر سخن خویش را افزونی می‌بخشند و در پناه قداست و حرمت کلام ربانی، حلاوت اندیشه‌های خود را صد چندان ساخته و آنرا ارجمندتر و پذیرفتنی‌تر می‌نمایند.

تجلی تعلیمات قرآن در سروده‌های پارسیگویان سده‌های سوم و چهارم چندان گسترده نیست، از این رو که شعر فارسی در آن زمان دوران کودکی و نوجوانی خود را می‌گذرانید و مایه و مضمون آن بیشتر بر محور مدح، ستایش، عشق و تغزل می‌چرخید.

بدیهی است که این مایه‌ها با معارف قرآنی کمتر زمینه پیوند دارد. به علاوه آگاهی‌های قرآنی جنبه اعتقادی دارد و کمتر کسی آنرا دستمایه زندگی مادی قرار داده و وسیله‌ای برای ستایش زورمداران نموده است؛ اما با گذشت زمان و بالندگی شعر فارسی و ارتباط آن با پاره‌ای از پدیده‌های فرهنگی که پیوند محکمی با مفاهیم قرآنی دارند و نیز پدیدآمدن بسیاری از سخنوران که افزون بر قریحه شاعری، در قرآن و معارف اسلامی نیز تبحری عمیق داشتند، آموزه‌های قرآنی در شعر فارسی گسترشی روزافزون یافت و سرانجام در سده‌های هفتم و هشتم به اوج خود رسید.

یکی از آثار ارزشمند ادب فارسی که از سرچشمه فیاض قرآن مجید بهره‌های فراوانی برده است، مثنوی شریف مولانا جلال‌الدین محمد بلخی است. «تأثیری که قرآن کریم از جهت لفظ و معنی در مثنوی به‌جای نهاده است تا حدی است که بدون شک فهم درست مثنوی بدون آشنایی با قرآن حاصل نمی‌شود، چرا که غیر از اخذ قصه‌های قرآنی و تفسیر تعدادی از آیات آن، سراسر مثنوی مملو از الفاظ و تعبیرات قرآنی و مشحون از موارد استشهاد و تمثیل به آیات کلام الهی است (۶ / ص ۴۰).

مولانا علاوه بر تمثیل، استشهاد، استدلال و بهره‌گیری از قصص قرآنی در دلالات و خطابات خویش، بخشهایی از مثنوی را به معرفی این کتاب آسمانی اختصاص داده و به مسائلی همچون وصف قرآن، تمسک به قرآن، تدبر در قرآن، طاعنان قرآن، قرآن و منافقان، قرآن و کوردلان، تصویر شیطان در قرآن، پیامهای قرآن شامل: امتحان، بشارت، انذار، امر، نهی، تجلیل، تحریض، تحقیر، مفسران قرآن و ... پرداخته است. در این وجیزه سعی بر آن است تا به تبیین و توضیح این مباحث پرداخته شود، باشد که گامی - هر چند کوتاه - در نشان دادن جلوه‌های کتاب خدا برداشته شود.

## ۱- وصف قرآن<sup>(۲)</sup>

قرآن در آنجا که از وحی سخن می‌گوید، سخنی از عقل به میان نمی‌آورد، بلکه فقط سر و کارش با قلب پیامبر است. معنای این سخن این است که قرآن به نیروی عقل و با استعداد عقلانی برای پیامبر حاصل نشده، بلکه این قلب پیغمبر بود که به حالتی رسید، غیرقابل تصور برای ما و در آن حالت استعداد درک و شهود آن حقایق متعالی را پیدا کرده است (۱۵ / ص ۶۰). از نظر مولانا قرآن، این کلام آسمانی از مبدأ غیب بر دل نبی اکرم<sup>(ص)</sup> تجلی کرده و از زبان مبارکش بیان شده است:

گرچه قرآن از لب پیغمبر است هر که گوید حق نگفت او کافر است

(دفتر ۴ / ۲۱۲۲)

قرآن معجزه‌ای است به روشنایی آفتاب و جامع جمیع معارف الهی و حقایق عالم وجود که به اشکال مختلف بشر را مورد خطاب قرار داده است و نه کسی را توان آن است که در این معجزه الهی دست ببرد و نه کاستی و فزونی در آن راه دارد که «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» (حجر / ۹)

خود مگیر این معجزه چون آفتاب صد زبان بین نام او ام‌الکتاب  
زهره نی کس را که یک حرفی از آن یا بدزدد یا فزاید در بیان

(دفتر ۴ / ۲۸۷۵ و ۲۸۷۶)

و جای دیگر:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق گر بمیری تو نمیرد این سبق  
من کتاب و معجزت را حافظم بیش و کم کن را ز قرآن مانعم  
من تو را اندر دو عالم رافعم طاعنان را از حدیث دافعم  
کس نتاند بیش و کم کردن در او تو به از من حافظی دیگر مجو

(دفتر سوم / ۱۱۹۷ به بعد)

«یکی از وجوه بارز اعجاز قرآن جنبه هنری آن است که از آن به فصاحت و بلاغت تعبیر می‌شود و البته این تعبیر نارساست، زیرا فصاحت به معنای روشنی و بلاغت به معنای رسایی است، ولی این گونه تعبیرات برای رساندن مقصود کافی نیست و باید به آن جذابیت را اضافه نمود که حاکی از دلربایی قرآن باشد، زیرا قرآن به نحو خاصی در دلها نفوذ می‌کرد و با ربایندگی ویژه‌ای که داشت با سرعت عجیبی تأثیر می‌نمود و آنها را شکار می‌کرد.» (۱۵ / ص ۲۴۷).

مولانا با الهام از حدیث شریف «ان من البیان لسحراً» (۱۱ / ص ۹۹) قرآن را سحر حلالی - سخن بسیار مؤثر - می‌شمارد که توانایی نقش بر آب نمودن همه نیرنگها، خدعه‌ها و مکرهای بشری را دارد - هر چند این فریبکاری‌ها قدرتی باورنکردنی داشته باشد - همچنان که عصای موسی سحر ساحران را بی‌اثر ساخت:

هین بخوان قرآن بین سحر حلال      سرنگونی مکرهای کالجبال

(دفتر ۵ / ۴۵۱)

هست قرآن مر تو را همچون عصا      کفرها را در کشد چون اژدها

(دفتر سوم / ۱۲۰۹)

صاحب مثنوی معتقد است که حکمت‌های قرآنی برای مؤمن همچون اشتر گمشده‌ای است که وقتی آن را بیابد می‌شناسد که «الحکمة ضالّة المؤمن فحيث وجدها فهو احق بها» (۱۱ / ص ۵۷).

حکمت قرآن چو ضالّة مؤمن است      هر کسی در ضالّة خود موقن است

(دفتر دوم / ۲۹۱۰)

مولانا مستان معرفت حق و بهره برندگان از غذاهای معنوی را «قرآن‌های ناطقی» می‌شمارد که بیانگر رموز و اسرار غیبی‌اند. خلاف آنها دلبستگان تنعمات مادی که در شمار بهایم و چهارپایان‌اند:

هر که گناه و جو خورد قربان شود      هر که نور حق خورد قرآن شود

(دفتر ۵ / ۲۴۷۸)

بر اساس حدیث شریف «ان للقران ظهراً و بطناً و لبطنه بطناً الی سبعة ابطن» (۱۱ / ص ۸۳) قرآن را، ناطق کاملی می‌شمارد که همچون انسان بخشنده‌ای سفره او پر از غذاهای الوان است و هر مهمانی با هر نوع سلیقه و به قدر شایستگی و آگاهی خود می‌تواند از آن بهره بگیرد:

همچو قرآن کو به معنی هفت‌توست      خاص را و عام را مطعم دروست

(دفتر سوم / ۱۸۹۶)

و در جای دیگر می‌گوید اگر فقط به ظاهر الفاظ قرآن بنگری و به باطن آن توجه نکنی همچون شیطان خواهی بود که از وجود آدم فقط تن خاکی او را می‌دیدی و روح الهی او را نمی‌شناخت، هر چند که این شناخت کار چندان آسانی هم نیست، زیرا ظاهر قرآن در مثل همچون ظاهر انسانهاست، سالها با نزدیکان خود زندگی می‌کنیم، اما بی به باطن آنها نمی‌بریم:

حرف قرآن را بدان که ظاهری است	زیر ظاهر باطن بس قاهری است
زیر آن باطن یکی بطن سوم	که درو گردد خردها جمله گم
بطن چارم از نبی خود کس ندید	جز خدای بی نظیر بی ندید
توز قرآن ای پسر ظاهر مبین	دیو آدم را نبیند جز که طین
ظاهر قرآن چو شخص آدمی است	که نقوشش ظاهر و جانش خفی است
مرد را صد سال عم و خال او	یک سر مویی نبیند حال او

(دفتر سوم/ ۴۲۴۴ به بعد)

مولانا قرآن و موازین الهی را «محکی» می‌داند که می‌تواند عقل کمال طلب را از وهم خذلانگر - خواستها و آرزوهای دنیایی - بازشناسند:

بی محک پیدا نگردد وهم و عقل	هر دو را سوی محک کن زود نقل
این محک قرآن و حال انبیا	چون محک مر قلب را گوید بیا

(دفتر چهارم/ ۲۳۰۳ به بعد)

و به استاد کریمه «بضل به کثیراً و یهدی به کثیراً و ما یضل به الا الفاسقین» (بقره/ ۲۶) معتقد است که اگر قرآن با اعتقاد و درک کامل تلاوت نشود باعث گمراهی صاحبان اندیشه‌های بیمارگونه و عاصیان منکر خواهد شد:

زانک از قرآن بسی گمراه شدند / زان رسن قومی درون چه شدند

(دفتر سوم/ ۴۲۱۰)

و در جای دیگر به این موضوع اشاره دارد:

در نبی فرمود کین قرآن ز دل / هادی بعضی و بعضی را مضل

(دفتر ششم/ ۶۵۶)

مولانا شباهت ظاهری و اصلان و مردان حق را با عوام به یکسانی ظاهری حروف مقطعه قرآن مجید و حروف الفبا تشبیه می‌کند و معتقد است که تفاوت این دو گروه را باید به چشم عقل مشاهده کرد، آنگاه متوجه آثار معجزه‌آسای باطن مردان حق و حروف مقطعه قرآن مجید شد:

چون عصای موسی آمد در وقوف	این الم و حم وین حروف
لیک باشد در صفات این زبون	حرفها ماند بدین حرف از برون
آمده‌ست از حضرت مولی البشر	این الم و حم ای پسدر
گر تو جان داری بدین چشمش مبین	هر الفلامی چه می‌ماند بدین
می بماند هم به ترکیب عوام	گرچه ترکیب حروفست ای همام
چون عصا حم از داد خدا	ازدها گردد شکافد بحر را
قرص نان از قرص مه دورست نیک	ظاهرش ماند به ظاهرها ولیک

(دفتر پنجم/ ۱۳۱۶ به بعد)

صاحب مثنوی سخنان ارزشمند گذشتگان را وسیله ادراک حقایق آیندگان می‌شمارد، همچنان که تورات و انجیل و زبور مؤید تعلیمات انسان‌ساز قرآن مجیدند.

نی که هم تورات و انجیل و زبور شد گواه صدق قرآن ای شکور

(دفتر سوم/ ۲۵۳۹)

## ۲- تمسک به قرآن

«و چنگ در ریسمان قرآن زن و از آن نصیحت پذیر، حلالش را حلال و حرامش را حرام گیر و حقی را که پیش از این بوده است - شریعت پیامبران و یا آنچه قرآن کریم درباره آن گفته است - تصدیق دار و رفته دنیا را برای آینده آن آینه عبرت شماره (۹/ ص ۳۵۳)<sup>(۳)</sup> مولانا تمسک به قرآن و چنگ زدن به این ریسمان الهی را به منزله همنشینی با ارواح طیبه انبیا و اولیا می‌شمارد، همان مردانی که همچون ماهی در دریای عنایت خداوندی به شناگری مشغول‌اند:

چون تو در قرآن حق بگریختی	بسا روان انبیا آمیختی
هست قرآن حالهای انبیا	ماهیان بحر پاک کبریا

(دفتر اول/ ۱۵۳۷ به بعد)

## ۳- تدبیر در قرآن

«قاریان قرآن سه گروه هستند:

- یکی آنان که قرائت قرآن را سرمایه معیشت نمایند و به واسطه آن از ملوک حقوق و شهریه بگیرند و بر مردم تقدم جویند.

- دیگر آنان که حفظ حروف و صورت قرآن کنند و تضييع حدود آن نمایند و او را پشت سر اندازند، خداوند زياد نکند اين قسم حملة قرآن را.  
 - طایفه ديگر آنان هستند که قرآن را قرائت کنند و با دواي قرآن دردهای قلب خود را علاج کنند، پس به واسطه آن، شب را بيدار و به عبادت بگذرانند و روز را روزه گیرند و به تشنگی گذرانند و در مساجد حاضر شوند و اقامت کنند و از فراش خواب ناز برخیزند، پس خداوند عزيز جبار به واسطه اينها دفع بليات فرماید و باران از آسمان فرو فرستد، به خدا قسم که اين قسم از قاریان قرآن از کبريت احمر کمیاب ترند.» (۱۳ / ج ۴، ص ۴۳۵).

مولانا معتقد است که هدف نهایی از نزول قرآن - و هر کتاب آسمانی ديگر - تنبه بشر و عمل به احکام آن است، نه بسيار خواندن و در الفاظ آن بحث‌های دور و دراز پیش آوردن و آنرا دستاویز هوای نفسانی نمودن و سرمایه جلدال و مناظره و ستیزه کردن. در اين مورد افلاکی در مناقب‌المعارفين داستانی آورده است که ما را به اندیشه مولانا بیشتر نزدیک می‌کند:

«روزی در بندگی مولانا حکایت سبعة خوانی صابن‌الدین مقری می‌کردند که «ابوحفص» دوران و «قالون» زمان است و هر شب باید که ختم قرآن کند، آنگاه آرامد، فرمود که آری، گردکان را نیکو شمارد و از مغز نغزش خبر ندارد» (۱۲ / ص ۵۸۵).<sup>(۴)</sup>

ور بخوانی و نه‌ای قرآن پذیر  
 و ر پذیرایی چو برخوانی قصص  
 انیسا و اولیسا را دیده گیر  
 مرغ جانت تنگ آید در قفص  
 می‌نجوید رستن از نادانی ست  
 مرغ کو اندر قفص زندانی ست

(دفتر اول / ۱۵۳۹ به بعد)

#### ۴- طاعنان قرآن

مولانا در جواب کسانی که می‌گفتند مثنوی کتابی عاری از اسرار عالی و امور معنوی است و در این کتاب تربیت صوفیانه، مانند رساله‌های مشایخ پیشین، به‌صورت منظم درج نشده است، می‌گوید که این عادت عیب‌جویان و افراد حسود و کینه‌توز است که موفقیت دیگران را نمی‌توانند تحمل کنند، مگر منکران قرآن معیبد نمی‌گفتند: «ان هذا الاّ اساطیر الاولین» (انعام / ۲۵) که خداوند متعال در جواب این معاندان و طاعنان خطاب به پیامبر گرامی خویش می‌فرماید:



قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو  
كان بعضهم لبعض ظهیرا (اسراء / ۸۸) <sup>(۵)</sup>

چون کتاب الله بیامد هم بر آن	این چنین طعنه زدند آن کافران
که اساطیرست و افسانه نزنند	نیست تعمیقی و تحقیقی بلند
کودکان خرد فهمش می کنند	نیست جز امر پسند و ناپسند
گفت اگر آسان نماید این به تو	این چنین آسان یکی سوره بگو
جنتان و انستان و اهل کار	گو: یکی آیت از این آسان بیار

(دفتر سوم / ۴۲۳۷ به بعد)

و در جای دیگر اشاره دارد که منافقان و رانندگان درگاه حق از ستیزه‌خویی قصه‌های  
قرآن را همسنگ اسطوره‌های پیشینیان می‌شمارند <sup>(۷)</sup> در صورتی که این قصه‌ها  
وصف‌الحال ماست اگر چه در گذشته‌های دور اتفاق افتاده باشد:

آن اساطیر اولین که گفت عاق      حرف قرآن را بد آثار نفاق

(دفتر سوم / ۱۱۵۰)

در جایی دیگر طاعنان مثنوی را مورد سرزنش قرار می‌دهد و می‌گوید شما برای  
گریز از تهمت طعنه‌زدن به قرآن، مثنوی را که شرح معانی قرآنی است بی‌فایده  
می‌شمارید و در ادامه سخن به بیان ویژگیهای کلام خدا می‌پردازد:

ای سگ طاعن تو عوعو می کنی	طعن قرآن را برون شو می کنی
این نه آن شیرست کز وی جان بری	یا ز پنجه قهر او ایمان بری
تا قیامت می زند قرآن ندی	کای گروهی جهل را گشته فدی
که مرا افسانه می پنداشتید	تخم طعن و کافری می کاشتید
خود بدیدیت آنک طعنه می زدیت	که شما فانی و افسانه بدیت
من کلام حقم و قایم به ذات	قوت جان جان و یاقوت زکات
نور خورشیدم فتاده بر شما	لیک از خورشید ناگشته جدا
نک منم ینبوع آن آب حیات	تا رهانم عاشقان را از ممات

(دفتر سوم / ۴۲۸۲ به بعد)

## ۵- قرآن و منافقان

مولانا برای آنکه تصویری روشن از چهره منافقان - آنان که دلی معلق و متردد میان کفر و ایمان دارند (۱۴/ص ۹۹)- در معارضه با قرآن مجید، پیامبر اکرم (ص) و در نتیجه اسلام ارائه دهد. داستان مسجد ضرار را نقل می‌کند که خبر آن مأخوذ از اشارت قرآن کریم است (۱) و با نقل آن گوینده مثنوی «در واقع مثال مورد نظر را از مأخذی نقل می‌کند که مثل تجربه روزانه، مخاطب را از هرگونه تردیدی در قبول دعوی وی بیرون می‌آورد.» (۷/ج ۱، ص ۱۳۹).

این مسجد که منافقان آن را به قصد ضرار و تفرقه بنا کرده‌اند و صرف ساختن آن نشان می‌دهد که ابلیس رویان همواره ممکن است انسان را در ظاهر به خیر و منفعت دعوت نمایند و برای اقناع مخاطب، قرآن را روی دست بگیرند و سوگندهای شداد و غلاظ یاد نمایند، اما نیت واقعی آنان چیزی نیست جز رساندن ضرر و برپا کردن شر:

یک مثال دیگر اندر کثر روی      شاید از نقل قرآن بشنوی

(دفتر دوم/ ۲۸۲۵)

هر منافق مصحفی زیر بغل	سوی پیغمبر بیاورد از دغل
باز سوگند دگر خوردند قوم	مصحف اندر دست و بر لب مهر صوم
که به حق این کلام پاک راست	کان بنای مسجد از بهر خداست
اندر آنجا هیچ حيله مکر نیست	اندر آنجا ذکر و صدق و یاریست

(دفتر دوم/ ۲۸۷۱ به بعد)

در دفتر ششم پس از بیان انواع حيله گری حیوانات در شکار طعمه، چنین نتیجه می‌گیرد که وقتی بهایم می‌توانند برای شکار کردن به انواع نیرنگها دست یازند، حيله‌های انسانی بسیار مؤثرتر و کارآمدتر خواهد بود؛ انسان مکار منافق برای رسیدن به مطامع خویش با ظاهری آراسته مصحفی را زیر بغل خواهد گرفت، به سوی تو خواهد آمد در حالی که خنجر آبداری در آستین خواهد داشت و با لبی پر از خنده با تو روبه‌رو خواهد شد، در حالی که قلبش مالا مال از تزویر و نیرنگ است.

صد هزاران مکر در حیوان چو هست	چون بود مکر بشر کو مهترست
مصحفی در کف چو زین العابدین	خنجری پر قهر اندر آستین
گویدت خندان که ای مولای من	در دل او بسابلی پر سحر و فن

(دفتر ۶/ ۴۰۹۰ به بعد)

و در جای دیگر «نفس اماره» منافقی است که در دست قرآن و در آستین خنجر دارد. او با ظاهری فریبنده پیش می‌آید، اما خنجر و شمشیری برای کشتن تو در آستین دارد و این هشدار مولاناست که نیرنگ و نفاق او را نپذیر و گول ظاهر فریبنده او را مخور، چرا که با یک لحظه غفلت، تو را نابود خواهد کرد.

نفس را تسیح و مصحف در یمین      خنجر و شمشیر اندر آستین  
مصحف و سالوس او باور مکن      خویش با او همسر و همسر مکن  
سوی حوضت آورد بهر وضو      و اندر اندازد تو را در قعر او

(دفتر سوم/ بیت ۲۵۵۴ به بعد)

## ۶- قرآن و کوردلان

در نظر مولوی کسانی که علایق دنیایی چشم باطن آنها را از ادراک عالم غیب باز می‌دارد، فقط به ظواهر قرآن چون لحن، صوت، کتابت و تجوید آن توجه دارند و از معانی باطنی و انسان‌ساز آن ناآگاه‌اند:

(۲ / ج ۳، ص ۴۰۶)

که ز قرآن گر نیند غیر قال      این عجب نبود ز اصحاب ضلال  
کز شعاع آفتاب پر ز نور      غیر گرمی می نیابد چشم کور

(دفتر سوم/۴۲۳۰)

صاحب مثنوی در این فراز به سخن سنایی نظر دارد، آنجا که می‌فرماید:

عروس حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد      که دارالملک ایمان را مجرد بیند از غوغا  
عجب نبود گر از قرآن نصیبی نیست جز نقشی      که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا

(۸ / ص ۵۲)

و در جای دیگر می‌گوید اگر سرمایه عنایت خداوند، چشم دل را باز نکنند و مجاز را از حقیقت باز نشناسیم، معارف قرآنی و داستانهای سرگرم‌کننده را از هم باز نخواهیم شناخت.

شاهنامه یا کلیله پیش تو      همچنان باشد که قرآن از عتو  
فرق آنگه باشد از حق و مجاز      که کند کحل عنایت، چشم باز

(دفتر چهارم/۳۴۶۳ به بعد)

در دفتر ششم خطاب به دهریون و مادیون که عالم غیب را افسانه می‌دانند می‌گوید: به جای توجه به روابط عالم ماده، قدرت الهی و روحانی اولیای حق و معارف بی‌نظیر قرآن مجید را دریاب هر چند لیاقت درک این حقایق را نداری و از سر عناد آرزو می‌کنی که قرآن‌خوانان را از خواندن آیات باز داری و معلمان قرآن را گوشمال دهی، اما بدان که هرگز به این خواسته نخواهی رسید:

ای طبعی، فوق طبع این ملک بین	یا بیا و محو کن از مصحف این
مقریان را منع کن، بنسب بنه	یا معلم را بمال و سهم ده
عاجزی و خیره کین عجز از کجاست	عجز تو تابی از آن روز جزاست

(دفتر ششم/۴۸۲۳ به بعد)

و در دفتر دوم کسانی را که به لفظ و ظاهر قرآن توجه می‌کنند و از معانی عمیق و بلند آن بی‌بهره‌اند ضمن تمثیلی مناسب به کوری تشبیه می‌کند که چهارپایش گریخته و او پالان را به جای خر گرفته و تنبیه می‌کند:

حرف قرآن را ضریران معدن‌اند      خر نبینند و به پالان برزنند

(دفتر دوم/۷۲۳)

### ۷- تصویر شیطان در قرآن

مولانا آنجا که ضرورت وجود پیر را در سیر و سلوک تبیین می‌نماید و از مکاید شیطان نفس سالک را برحذر می‌دارد. با اشاره به آیه ۷۱ از سوره مبارکه انعام نقش شیطان را در اغوای آدمیان مطرح می‌سازد: <sup>(۸)</sup>

غولت از ره افکند اندر گزند	از تو داهی‌تر در این ره بس بدند
از نَبی بشنو ضلال ره‌روان	که چه‌شان کرد آن بلیس بد روان
صد هزاران ساله راه از جاده دور	بردشان و کردشان ادبار و عور

(دفتر اول / ۲۹۴۷ به بعد)

و در جای دیگر با استناد به قرآن مجید شیطان را مفلسی می‌شمارد که حاصل داد و ستد کردن با او عین پشیمانی ابدی است:

مفلسی ابلیس را یزدان ما	هم منادی کرد در قرآن ما
کو دغا و مفلس است و بد سخن	هیچ با او شرکت و بازی مکن

(دفتر دوم/۶۵۴ به بعد)

مولانا بر اساس کریمه «انه یریکم هو و قبيله من حیث لا ترونهم» (اعراف / ۲۷)<sup>(۹)</sup> معتقد است که شیطان و ایادی او از طرق نامرئی همواره مترصد رفتار و کردار بنی آدم می‌باشند راههایی که مشابهتی با جریان زندگی این جهانی ندارد:

از بُنی برخوان که دیو و قوم او      می‌برند از حال انسی خفیه بو  
از رهی که انس از آن آگاه نیست      زانک زین محسوس و زین اشباه نیست

(دفتر چهارم/ ۱۷۸۰ به بعد)

نتیجه تلقین پذیری از شیطان و تحت تأثیر وسوسه‌های او قرار گرفتن، از بین رفتن جوانمردی و سماحت، از دست دادن آرامش و متانت و افتادن به وادی گمراهی و فحشا و ضلالت است که: «الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء» (بقره / ۲۶۸)،<sup>(۱۰)</sup> «شیطان که خود از حق درویش است می‌وعدۀ درویشی دهد که همان دارد و دستش بدان می‌رسد، خود خرمن سوخته است، دیگران را خرمن سوخته خواهد. رب‌العالمین که آمرزگار است و بنده‌نواز، وعدۀ کرم و مغفرت می‌دهد، آری هر کس آن کند که سزای اوست وز کوزه همان برون تراود که در اوست «کل یعمل علی شاکلته»، دعوت خداوند عز جلاله آن است که گفت «یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم» و دعوت شیطان آن است که گفت «انما یدعو حزبه لیکونوا من اصحاب السعیر». شیطان بر حرص و رغبت دنیا می‌خواند. این به حقیقت درویشی است و الله به قناعت و طلب عقبی می‌خواند و این عین توانگری است. شیخ‌الاسلام انصاری - قدس‌الله روحه - گفت: توانگری سه چیز است: توانگری مال، توانگری خوی و توانگری دل. توانگری مال سه چیز است: آنچه حلال است محنت است، آنچه حرام است لعنت است و آنچه افزونی است عقوبت است و توانگری خوی سه چیز است: خرسندی، خشنودی، جوانمردی و توانگری دل سه چیز است: همتی به از دنیا، مرادی به از عقبی، اشتیاقی به دیدار مولی» (۱۶ / ج ۱، ص ۷۳۸).

از بُنی بشنو که شیطان در وعید      می‌کند تهدیدت از فقر شدید  
تا خوری زشت و بری زشت از شتاب      نی مروت، نی تانی، نی ثواب

(دفتر پنجم/ ۶۱ به بعد)

هرگاه شیطان و اذنباش از به دام انداختن مردان حق عاجز شوند از شیاطین انس - انسانهایی که از فرط حسادت و یزگیهای شیطانی یافته‌اند - استعانت خواهند جست که: «و کذلک جعلنا لکل نبي عدوا شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غروراً» (انعام / ۱۱۲)<sup>(۱۱)</sup>

و آن بنی آدم که عصیان کشته‌اند	از حسودی نیز شیطان گشته‌اند
از نُبی برخوان که شیطانان انس	گشته‌اند از مسخ حق با دیو جنس
دیو چون عاجز شود در افتنان	استعانت جوید او زین انسیان
که شما یارید با ما یاری	جانب مایید جانب داری

(دفتر پنجم / ۱۲۱۹ به بعد)

#### ۸- پیامهای قرآن

تعبیرات قرآن در مثنوی با چنان وفور و کثرتی اقتباس و نقل گشته که به نحو بارزی از غلبه معانی و الفاظ قرآن بر ذهن گوینده و از احاطه وی بر اسرار و دقائق آن حاکی است و از این حیث می‌توان مثنوی را تفسیری لطیف و دقیق از تمام قرآن کریم دانست. بدیهی است که در این بخش هدف آن نیست که به همه این مطالب که سراسر مثنوی را فرا گرفته اشاره شود، بلکه صرفاً آیاتی مورد نظر است که در آن واژه‌های قرآن، نبی، ذکر، کلام حق و ... به کار رفته و جلوه‌هایی از پیامهای قرآن مجید در قالب بشارت، انذار، امتحان، امر، تجلیل، تحریض، تحقیر، استشهاد، خبر در آن انعکاس یافته است. مولانا محتوای قرآن را سراسر امر، نهی، وعده و وعیدی می‌داند که خطاب به صاحبان «درک»، «وجدان» و «اختیار» است و آنان که قلبی به قساوت سنگ دارند از آن بی‌بهره‌اند:

جمله قرآن امر و نهی ست و وعید      امر کردن سنگ مرمر را که دید

(دفتر پنجم / ۳۰۲۶)

و در جایی دیگر می‌گوید بخش معتناهی از قرآن سرگذشت اقوامی است که مظهر کفر، عناد و لجاج بوده‌اند:

جمله قرآن شرح خبیث نفس هاست      بنگر اندر مصحف آن چشمت کجاست

(دفتر ششم / ۴۸۶۲)

مولانا معتقد است که سبب‌های مادی دنیا را قدرتی دیگر - مسبب‌الاسباب - به حرکت می‌آورد و آنها خود نمی‌توانند علل امور و وقایع باشند. به همین دلیل بخش عمده‌ای از قرآن مجید به ناکارآمدی این اسباب و علل اختصاص یافته است که از جمله آن می‌توان به معجزه حضرت موسی و عبور او از رود نیل و غرق شدن فرعونیان، بدل شدن ریگ به آرد در داستان حضرت ابراهیم، تبدیل پشم بز به ابریشم در قصه حضرت موسی و شکست ابرهه و لشکریانش از مرغان ابابیل اشاره کرد:

جمله قرآن هست در قطع سبب      عز درویش و هلاک بولهب

(دفتر سوم / ۲۵۲۰)

همچنین ز آغاز قرآن تا تمام      رفض اسباب است و علت والسلام

(دفتر سوم / ۲۵۲۵)

اینک به بررسی جلوه‌هایی از این پیام‌ها می‌پردازیم:

### الف) امتحان

عاشقان صادق حضرت حق، از مرگ استقبال می‌کنند و آنرا مانند گردنبندی زینت‌افزای گزیدن خویش نمایند، اما جهودان سست اعتقاد که ایمان راسخی ندارند از تصور مرگ به هراس می‌افتند که: «قل یا ایها الذین هادوا إنا نعتنم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقیین» (جمعه / ۶) (۱۲)

شد هوای مرگ طوق صادقان      که جهودان را بد این دم امتحان  
در بُسی فرمود کسای قوم یهود      صادقان را مرگ باشد گنج و سود

(دفتر اول / ۳۹۶۸)

### ب) بشارت

مولانا خداوند را «دیرگیر و سختگیر» می‌شمارد یعنی عنایت پروردگار به سهولت و آسانی شامل حال بنده نمی‌شود، اما وقتی بنده لیاقت دریافت آنرا پیدا نماید، این لطف استوار و پایدار است. برای اثبات این مدعا به محتوای سوره مبارکه «الضحی» اشاره می‌کند که خداوند پس از مدتی که پیامبر گرامی اسلام را در انتظار وحی مضطرب و پریشان نگاه می‌دارد به ایشان مژده می‌دهد که: «ما ودعک ربک و ما قلی» (الضحی / ۳) (۱۳)

مفسران، سوره الضحی را از نخستین سوره‌های قرآن و نزول آن را پس از اولین ظهور وحی و سپس قطع شدن آن می‌دانند، قسم‌ها و خطاب‌های این سوره نیز دلالت بر چنین وضع و زمانی دارد، «پس از نزول اولین آیات سوره «اقرا» برای مدتی که گویا از دوازده روز کمتر و از چهل روز بیشتر نبوده، یکسره وحی قطع شد و آن حضرت دچار نگرانی و اضطراب شدید گردید.» (۱۰ / ص ۱۳۸).

صاحب کشف‌الاسرار این حالت سراسر بیم و امید را چنین بیان کرده است: «روزی چند که وحی منقطع گشته بوده و رسول خدا دلتنگ می‌بود هر ساعتی با صدیق اکبر گفتی: یا بابکر ندانم تا سبب چیست که روح‌الامین نمی‌آید مگر بساط وحی درنوشته‌اند یا بر منشور نبوت طغرای عزل کشیده‌اند؟ صدیق می‌گفت ای سید خافقین و ای چراغ عالمین مگر از حضرت عزت دستوری آمدن نیافته باشد و دشمنان همی گفتند ان محمداً ودعه ربه، مگر خدای محمد، محمد را بگذاشت و رها کرد و رسول هر وقتی به بالای بوقییس بر رفتی و طیلسان نبوت را در خاک کردی و به زاری بگریستی و به ضرب مثل گفتی: «انی لا اجد نفس الرحمان من قبل الیمن».

هر شب نگرانم به یمن تا تو بر آیی زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید

روزی عظیم دلتنگ شده بود، روی مبارک بر خاک نهاده گفت: پادشاه‌ها به حق آن نسیم صبا و دولت معرفت که به هر وقت سحرگاهی به درگاه دل دوستان گذر کند که یک بار دیگر صحرای سینة محمد را به آن نسیم وحی پاک، خوش گردانی، آن ساعت زلزله در ملکوت اعلی افتاد، هفت طبق زمین در جنبش آمده خلق دریاها خون از دیده از پیش وی برخاستند و برید حضرت جلال، جبرئیل امین، وحی پاک به مسامع سر او رسانید که: والضحی واللیل اذا سجدی، ای سید به حق روشنایی روی تو و سیاهی موی تو که «ما ودعک ربک و ما قلی» ما تو را فرونگذاشتیم و از دوستی تو هیچ نکاستیم و درین عتاب جز سعادت امت تو نخواستیم (۱۶ / ج ۱۰، ص ۵۳۱).

دیر گیرد سخت گیرد رحمتش      یک دمت غایب ندارد حضرتش  
گر تو خواهی شرح این وصل و ولا      از سر اندیشه می‌خوان والضحی



مولانا از زبان قرآن به عاشقان پاکباز و وارسته بشارت می‌دهد که فنای بنده در ذات حق، بقای به حق را در پی دارد که: «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها» (انعام / ۱۶۰).

عاشقان را هر زمانی مردنی‌ست	مردن عشاق خود یک نوع نیست
او دو صد جان دارد از جان هدی	و آن دو صد را می‌کند هر دم فدی
هر یکی جان را ستاند ده بها	از نُبیِ خوانِ عشره امثالها

(دفتر سوم / ۳۸۳۴ به بعد)

صاحب مثنوی محبان واقعی و عاشقان راستین خداوند را به عشقی مژده می‌دهد که خداوند در وجود آنها به ودیعه نهاده تا بدین وسیله خدا را دوست بدانند و خدا نیز آنان را دوست خواهد داشت که: «فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه» (مائده / ۵۴) و «این یحبونه بازتاب و پرتوی است از یحبهم، نه فعلی که به اراده بنده و از جانب خدا باشد» (۲ / ج ۲، ص ۱۷۶) «چرا که ایزد تعالی نخست محبت خود اثبات کرد و آنگه محبت بندگان تا بدانی که تا الله بنده را به دوست نگیرد، بنده به دوست نبوده» (۱۶ / ج ۳، ص ۱۵۴).

چون یحبونه بخواندی در نُبی با یحبهم قرین در مطلبی

(دفتر پنجم / ۲۱۸۶)

### ج) انداز

مولانا به بدعت‌گذاران و کسانی که سنت‌های ناپسند را در جامعه پایه‌گذاری می‌نمایند هشدار می‌دهد و آنها را از سرنوشت تلخ اصحاب «اخذود» - که در سوره البروج آیات ۴ تا ۱۰ بدان اشاره شده آگاه می‌سازد - قتل اصحاب الاخذود، موضع قسم است می‌گوید نفریده و کشته باد اصحاب اخذود که مؤمنان را می‌رنجانیدند و به عذاب آتش ایشان را تعذیب می‌کردند، فردای قیامت ایشان را دو عذاب است، چنانکه رب‌العزه گفت: «فلهم عذاب جهنم و لهم عذاب الحریق» ظاهر ایشان به آتش می‌سوزد و باطنشان به حمیم و زقوم می‌ریزد و گفته‌اند حریق در دنیا است، آن آتش که از بهر مؤمنان ساخته بودند تا مؤمنان را بدان عذاب کنند، بالا گرفت و با بیرون افتاد و ایشان همه را بسوخت که بر شفیق آن نشسته بودند: «ولا یحییق المکر السیئی الا باهله» (۱۶ / ج ۱۰، ص ۸-۴۴۷).

سوره برخوان و السماء ذات البروج	گر خبر خواهی از این دیگر خروج
این شه دیگر قدم در وی نهاد	سنت بد کز شه اول بزاد
سوی او نفرین رود هر ساعتی	هر که او بنهاد ناخوش سستی
وز لئیمان ظلم و لعنت‌ها بماند	نیکوان رفتند و سنت‌ها بماند

(دفتر اول / ۷۴۱ به بعد)

زیرا «کسی که سنت کند در اسلام سنت حسنه‌ای را، پس عمل شود بعد از او به آن سنت، نوشته می‌شود برای او اجری به اندازه اجر کسی که به آن عمل می‌کند و هیچ از اجر آنها کم نمی‌شود و کسی که سنت کند در اسلام سنت سیئه‌ای را و پس از او عمل شود بدان سنت، نوشته می‌شود بر او گناهی به اندازه کسی که آنرا مرتکب شده و هیچ از گناه آنها کم نمی‌شود.» (۱۱ / ص ۵).

مولانا به ستمگران هشدار می‌دهد که از انتقام خداوند بر حذر باشند و موجبات گرفتاری مردم را فراهم نکنند که «من حفر لایحه حفرة وقع فيها» (۱۱ / ص ۱۴) و برای تبیین موضوع به حوادث مندرج در سوره فیل اشاره می‌نماید، «و ارسل علیهم طیرا ابابیل، ترمیهم بحجاره من سجیل» آنقدر قهار و جباریم که هر که را خواهیم، به هر چه خواهیم قهر کنیم، نمرود لعین را پشه‌ای فرستیم تا سزای وی در کنار وی نهد، فرعون طاغی را که دعوی خدایی کرد و ساحران با سحر عظیم جمع کرد، پاره‌ای چوب از حضرت خود فرستادیم تا قدر ایشان با ایشان نمود، ای محمد آن صناید قریش و رؤسای کفر که قصد هلاک تو کردند و تو را از وطن خود بتاختند و بر اندیشه هلاک کردن تو بر پی تو بیرون آمدند و تو با صدیق در آن غار غیرت رفته، نبینی که ما عنکبوتی ضعیف را به شحنگی تو چون فرستادیم تا دست دعاوی و اباطیل ایشان فروبست ما آن خداوندیم که ما را عنکبوتی شحنگی کند، مرغی مبارزی کند، پشه‌ای سپاه‌سالاری کند، غاری رازداری کند، آتشی مونسی کند، درختی سبز مشعلداری کند، سگی عاشقی کند، موری مذکری کند، سنگی مسبحی کند، کس را با قهر ما تاوستن نیست و از عذاب و عقاب ما رهایی جستن نیست.» (۱۶ / ج ۱۰، ص ۶۲۲-۶۲۱).

ای که تو از ظلم چاهی می‌کنی	از برای خویش دامی می‌کنی
گرد خود چون کرم پله بر متن	بهر خود چه می‌کنی اندازه کن
مر ضعیفان را تو بی‌خصمی میدان	از نبی ذا‌جاء نصرالله خوان
گر تو پیلی خصم تو از تو رمید	نک جزا طیراً ابابیلت رسید

(دفتر اول / ۱۳۱۱ به بعد)

«شرط صحت و حسن هر عملی آن است که عمل مطابق اصول و روش عقل و موافق شریعت و به جای خود انجام گیرد. فی‌المثل اگر کسی مال خویش را جهت خریدن زهر به دیگران ببخشد آن اتفاق ناپسند و نامشروع است.» (۱۲ / ص ۹۰۶) بر این اساس مولانا در فرازی از گفتار خود به کسانی که اموال خود را در وجهی نامعقول خرج می‌نمایند هشدار می‌دهد و به‌عنوان اتفاق نامعقول، داستان کافران قریش را که در جنگ بدر هر روزه ده شتر نحر می‌کردند و مشرکان را میزبانی می‌نمودند شاهد می‌آورد و در ضمن آن به آیه شریفه ۳۶ از سوره انفال اشاره دارد: (۱۴)

در نسی انداز اهل غفلت است      کان همه اتفاق‌هاشان حسرت است  
سروران مکه در حرب رسول      بودشان قربان به او مید قبول

(دفتر اول / ۲۲۳۱ به بعد)

و در جای دیگر منافقان و ریاکاران را بر اساس کریمه «ان المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم و اذا قاموا الى الصلوه قاموا کسالی یرائون الناس و لا یذکرون الله الا قلیلاً» (نساء / ۱۴۲) (۱۵) به شاخه خشکی تشبیه می‌کند که از جذب شبنم دریای معرفت بی‌نصیب‌اند و قابل ارشاد و تربیت نمی‌باشند، مگر آنکه خواست خدا آنها را به راه بیاورد:

پس بخوان قاموا کسالی از نسی      چون نیابد شاخ از بیخش طبی

(دفتر ششم / ۲۲۳۳)

(د) امر

از مفهوم آیه شریفه «اما السائل فلا تنهر» (ضحی / ۱۰) چنین نتیجه می‌گیرد که «گدایان را نباید خوار داشت و بر روی آنها به پرخاش بانگ نباید زد، برای آنکه خوار داشتن گدا، دلیل نقصان جود و تنگ حوصلگی به هنگام بخشش است و آن، آینه جود را تیره می‌دارد هم بر آن‌سان که نفس بر روی آینه غبار برمی‌انگیزد چنانکه گفته‌اند:

جز ز آینه روی همدمی نتوان دید      ز آن نیز چه فایده چو دم نتوان زد

بدین‌گونه آیه «و اما السائل فلا تنهر» را توجیه می‌کند که در هیچ یک از کتب تفسیر قرآن نظیر آن‌را در ظرافت نتوان یافت: (۱۲ / ص ۱۱۴۲).

روی خوبان ز آینه زیبا شود      روی احسان از گدا پیدا شود  
پس از این فرمود حق در والضحی      بانگ کم زن ای محمد بر گدا

(دفتر اول / ۲۷۴۶ به بعد)

بر اساس آیه مبارکه «والذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوه و امرهم شورا بینهم و مما رزقناهم یتفقون» (شوری / ۳۸).<sup>(۱۶)</sup> می‌باید که مؤمنان در کارها با یکدیگر مشورت کنند و در تصمیم‌گیری‌ها از بصیرت یکدیگر بهره ببرند:

چشمها را چار کن در اعتبار      یار کن با چشم خود دو چشم یار  
امرهم شوری بخوان اندر صحف      یار را باش و مگوش از ناز اف

(دفتر ششم / ۱۵۸۹ به بعد)

### ر) تجلیل

آنجا که دشمنان پیامبر گرامی (ص) در پی آزار آن بزرگوارند و از روی لجاجت و کینه او را فردی ساده و زودباور معرفی می‌کنند: «یقولون هو اذن» و خداوند پاسخ می‌دهد که «قل هو اذن خیر لکم» (توبه / ۶۱) مولانا در تجلیل از مقام ختم رسل و هادی سبیل می‌گوید: از آنجا که پیامبر (ص) به هنگام استماع با همه وجود «گوش» می‌شود و سرّ حق را درمی‌یابد خداوند او را در قرآن، «گوش» خوانده است:

سر کشد گوش محمد در سخن      کش بگوید در نبی حق هو اذن

(دفتر سوم / ۱۰۲)

صاحب کشف‌الاسرار این معنی را به صورتی دیگر تبیین می‌نماید:  
«منافقان زبان عداوت دراز کردند، خواستند که در شمایل مصطفی عیب جویند، آنچه عین کرم بود و امارت فضل و نشان جوانمردی، به طعن بیرون دادند گفتند: «انه لحسن الخلق یسمع مایقال له، مصطفی ایشان را جواب داد گفت: «المؤمن عتر کریم و الفاجر خبث لثیم» قال الله تعالی: «قل هو اذن خیر لکم» قیل من العاقل؟ قالوا: الفطن المتعافل» (۱۶ / ج ۴، ص ۱۶۰).

مفهوم این فراز از سخنان صاحب کشف‌الاسرار این است که انسان شریف و بزرگوار کسی است که از ستیز و مجادله پرهیزد و به‌منظور جلوگیری از خشونت، زخم‌زبان طاعنان و دشمنان را نشنیده بگیرد. سرانجام بزرگواری، کرامت و کف نفس چنین فردی دشمنان قسم‌خورده او را بدل به دوستانی صمیمی خواهد نمود.

مولانا یکی از ویژگیهای پیامبر گرامی اسلام<sup>(ص)</sup> را علم لدنی ایشان می‌داند که از آموزش مدرسه‌ای که ابزار آن قلم و دفتر است و به دنیای مادی بستگی دارد بی‌نیاز است. «آسان، آسان نرسد دست هیچ کس به حلقه درگاه قرآن مگر به توفیق و تیسیر رحمن، اگر کسی رسیدی به این دولت جز به عون رحمن، آن کس مصطفی بودی خاتم پیغمبران که آن جلالت و منزلت که او راست کس را نیست از آفریدگان و حق جل جلاله در حق او می‌فرماید: «الرحمن، علم القرآن» (رحمان / ۱، ۲) ای علم محمداً القرآن، هر چند معلمان به تعلیم همی کوشند و استادان تلقین همی کنند و حافظان درس روان همی دارند، این همه اسباب‌اند و آموزنده به حقیقت خداست، هر آموخته‌ای را آموزنده اوست، هر افروخته‌ای را افروزنده اوست، هر سوخته‌ای را سوزنده اوست، هر ساخته‌ای را سازنده اوست.»: (۱۶ / ج ۹، ص ۴۱۹-۴۱۸).

مصطفایی کو که جسمش جان بود      تا که رحمن علم القرآن بود  
اهل تن را جمله علم بالقلم      واسطه افراشت در بذل کرم

مولانا لقب «رجال» را شایسته کسانی می‌داند که در وقت غلبه شهوت دچار لغزش نمی‌شوند و بر نفس خود مسلط‌اند و به هنگام خشم و کینه صبور و مقاوم:

نه به وقت شهوت باشد عشار      که رود عقل چو کوهت کاه وار  
نه به وقت خشم و کینه صبرهات      سست گردد در قرار و در ثبات  
حق که را خوانده است در قرآن رجال؟      کی بود این جسم را آنجا مجال؟

(دفتر پنجم / ۳۷۰۸)

صاحب کشف‌الاسرار را در این معنی اشارتی لطیف است. «حق جل جلاله در قرآن به سه جایگه ایشان را «رجال» خواند:

«رجال یحبون ان یتطهروا» (توبه / ۱۰۸) پاکی دوست دارند و به پاکی کوشند از آنکه دین اسلام را بنا بر پاکی است «انا لله طیب لایقبل الا الطیب» و آنجا که فرمود «رجال لاتلهم تجارتاً ولا بیع عن ذکرالله» (نور / ۳۷) ایشان را به صفت ذکر بستود یعنی که دنیا و مشغله دنیا ایشان را از ذکر الله باز ندارد، پیوسته زبان ایشان در ذکر باشد و دل در مهر. سدیگر که در قرآن ذکر مردان گفت، این آیت است: «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» (احزاب / ۲۳) مردانی که وفای عهد صفت ایشان، صدق در قول و عمل

سیرت ایشان و در راه خدا از بهر اعزاز دین و اعلائی کلمه حق تن سبیل کردن و جان در خطر نهادن پیشه ایشان.» (۱۶ / ج ۸، ص ۵۴-۵۲).

و آنجا که می‌خواهد به طاووس عزت و شرف بخشد و او را در میان پرندگان ممثل سازد می‌گوید: پر و بال تو آنقدر زیبا و سحرانگیز است که حافظان و قاریان قرآن مجید برای زینت، آنرا در میان اوراق ارجمند کلام آسمانی می‌گذارند:

هر پرت را از عزیززی و پسند حافظان در طی مصحف می‌نهند

(دفتر پنجم / ۵۳۹)

### س) تحقیر

مولانا عالمان دنیاپرست را که همه بینش و دانش خود را در راه به‌دست آوردن امکانات دنیوی به‌کار می‌گیرند و همواره از بیم فقدان سرمایه‌ای که با هزاران نیرنگ به‌دست آورده‌اند ترسانند «ذوفتون» می‌نامد و مستحق تعبیر قرآنی «لا یعلمون»:

همچنان لرزانی این عالمان که بودشان علم و عقل این جهان  
از پی این عالمان ذوفتون گفت ایزد در نُبی: لا یعلمون

(دفتر سوم / ۲۶۴۲ به بعد)

عالم‌نمایان متکدی را که برای لقمه‌ای نان آیات قرآن مجید را وسیله رسیدن به امیال نفسانی کرده‌اند بر اساس کریمه «مثل الذین حملوا التوراة ثم لم يحملوها کمثل الحمار یحمل اسفاراً» (جمعه / ۵) <sup>(۱۷)</sup> چهارپایانی می‌شمارد که فقط به حمل کتاب خدا اکتفا کرده و از معنی و مفهوم آن بی‌بهره‌اند:

سالها گوید خدا آن نان‌خواه همچو خر مصحف کشد از بهر کاه

(دفتر دوم / ۵۰۰)

### ش) استشهاد

اشراف مولانا بر مفاهیم قرآن مجید باعث شده است که در سرتاسر مثنوی اغلب پایه و مایه سخنان خود را بر آیه‌ای از آیات قرآن مجید می‌نهد و با استشهاد از این آیات شریفه به اثبات مدعای خویش می‌پردازد. بهره‌گیری مولانا از الفاظ قرآن مجید به اشکال گوناگون در مثنوی خودنمایی می‌کند، آنچه در این بحث مورد نظر می‌باشد ایباتی است که لفظ «قرآن» و مترادفات آن در آنها آمده است.

«مولانا حدوث و تکون هر موجودی را موقوف به زمانی معین می‌داند - که پیش از آن و پس از آن به وجود نمی‌آید - چنانکه تریبار در دو ماه و گل سرخ پس از گذشت سالی و لعل در مدت دراز و طولانی خلعت هستی می‌پوشد و برای هر یک مهلتی مقرر است که از آن تجاوز نمی‌کند» (۱۲ / ص ۱۰۹۴). برای اثبات این مدعا به آیه شریفه «هو الذی خلقکم من طین ثم قضی اجلا و اجل مسمى عنده» (انعام / ۲)<sup>(۱۸)</sup> استشهاد می‌نماید:

بهر این فرمود حق عزوجل      سوره الانعام در ذکر اجل

(دفتر اول / ۲۵۹۴)

مولانا با استناد به حدیث شریف «الناقص ملعون» (۱۱ / ص ۵۵) کسی را ناقص می‌شمارد که عقل او ناقص باشد، زیرا آنکه از جنبه جسمی ناقص است همواره مورد ترحم و محبت می‌باشد که «لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج» (فتح / ۱۷) زیرا عقل ناقص را می‌توان با ارشاد به عقل کامل بدل کرد، اما تکمیل نقص بدن مقدور نیست:

چون که ملعون خواند ناقص را رسول	بود در تأویل نقصان عقول
زان که ناقص تن، بود مرحوم رحم	نیست بر مرحوم لایق لعن و زخم
نقص عقل است آن که بد رنجوری است	موجب لعنت سزای دوری است
بهر نقصان بدن آمد فسر ج	در نبی که: ما علی الاعمی حرج

(دفتر دوم / ۱۵۳۵ به بعد)

و آنجا که می‌خواهد آثار منفی «چشم زخم» و نگاه خصمانه حسود را تبیین نماید به آیه شریفه «وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون» (قلم / ۵۱)<sup>(۱۹)</sup> استناد می‌جوید.

که بلغزد کسوه از چشم بدان      یزلقونک از نبی برخوان بدان

(دفتر پنجم / ۴۹۹)

و در جای دیگر حریصان را از پر خوری و شکم‌بارگی برحذر می‌دارد و با استشهاد به آیه شریفه «الا تطغوا فی المیزان و اقیموا الوزن بالقسط» (رحمن / ۸ و ۹)<sup>(۲۰)</sup> توصیه می‌کند که در هر کاری اندازه نگه دارند:

لقمه اندازه خور ای مرد حریص      گرچه باشد لقمه حلوا و خبیص  
حق تعالی داد میزان را زبان      هین ز قرآن سوره رحمن بخوان

(دفتر پنجم / ۱۳۹۹ به بعد)

در تعبیر مولانا:

- «ظن» عبارت است از آگاهی مبتنی بر محسوسات و مسموعات - درک دنیاپرستان و زندگی به تن.

- «علم» آگاهی مبتنی بر طلب و اعتقاد و اطاعت از رهبران و پیران.

- «یقین» ادراکی که هیچ شک و تردید و استدلالی در آن اثر ندارد.

و گفته‌اند که یقین را سه رکن است: «علم‌الیقین»، «عین‌الیقین» و «حق‌الیقین»، علم‌الیقین به سینه فرود آید، عین‌الیقین به سر فرود آید و حق‌الیقین به جان فرود آید، علم‌الیقین تقریر ایمان کند، عین‌الیقین اخلاص را نشان دهد و حق‌الیقین با حق معرفت افکند... کلاسوف تعلمون، ثم کلاسوف تعلمون، آری ببینی و در کار خود ببینی آن روز که دانستن و دیدن سود ندارد و توبه و عذرخواست هیچ به کار نیاید، کلا لو تعلمون علم‌الیقین، اگر علم‌الیقین و عین‌الیقین بودی که عقبه مرگ، به می‌باید گذاشت و ساز سفر قیامت، به می‌باید ساخت، همانا که تفاخر و تکاثر در مال و عدد تو را کمتر بودی و رغبت به طاعت و عبادت بیشتر بودی. لثرون الجحیم ثم لثرونها عین‌الیقین.

این لام، لام قسم است، رب‌العالمین قسم یاد می‌کند و می‌گوید حقا که شما بندگان همه دوزخ خواهید دید به عین‌الیقین، دیدنی بی‌گمان و بی‌هیچ شک، (۱۶ / ج ۱۰، ص ۶۰۳-۶۰۲).

با توجه به این مقدمات صاحب مثنوی سیر دنیاپرستان را از ظن به علم و از علم به یقین توضیح می‌دهد. آنان هنگامی که دوزخ را ببینند یقین خواهند کرد که حقیقتی وجود دارد:

هر گمان تشنه یقین است ای پسر      می‌زند اندر تزیاید بال و پر  
چون رسد در علم پس پرپا شود      مریقین را علم او بویا شود  
زان که هست اندر طریق مفتتن      علم کمتر از یقین و فوق ظن  
علم جویای یقین باشد بدان      و آن یقین جویای دید است و عیان  
اندر الهیکم بیان این بین      که شود علم‌الیقین عین‌الیقین

(دفتر سوم / ۴۱۱۸ به بعد)



### هـ) خبر

مولانا بسیاری از مفاهیم و قصص قرآنی را به منظور تیمن، تبرک، استشهاد، تجلیل، حکمت، پند، هشدار، انذار، تشویق و تهییج در طی مباحث معنوی به کار می‌گیرد و آنها را به صورت «خبر» بیان می‌نماید. از جمله این موارد اشاره به داستان طوفان نوح و عدم فرمان‌پذیری «کنعان» فرزند نوح از پدر است که آن را در طی گفتار خود به منظور تنبیه دنیاپرستان و سرگشتگان وادی ضلالت بیان می‌نماید و نظر به کریمه «قال لا عاصم الیوم من امرالله الا من رحم» (هود/ ۴۳) دارد:

کشتی نوحیم در دریا که تا رو نگردانی ز کشتی ای فتی  
همچو کنعان سوی هر کوهی مرو از نبی لا عاصم الیوم شنو

(دفتر چهارم / ۳۳۶۰ به بعد)

و در جایی دیگر ضمن اشاره به داستان حضرت ابراهیم و استدلال آن پیامبر بزرگ در برابر مشرکان: «فلما جن علیه الیل رءا کواکبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب الافلین» (انعام / ۷۶)<sup>(۲۲)</sup> ضمن تعریض به عالمانی که از علم الهی بی‌خبرند از بی‌تأثیر بودن ستارگان در سرنوشت انسان آگاهی می‌دهد:

ناخوشت آید مقال آن امین در نبی که: لا احب الافلین

(دفتر ششم / ۹۵)

مولانا ضمن بیان اهمیت تضرع و زاری قلب خاشع در برابر پروردگار با استناد به کریمه: «فلولا اذجاء بأسنا تضرعوا و لکن قست قلوبهم وزین لهم الشیطان ما كانوا یعملون» (انعام / ۴۳)<sup>(۲۳)</sup> به سرنوشت اقوام کفرپیشه اشاره می‌کند که قساوت قلب و روی گرداندن از دعا و نیایش، آنها را به قهر الهی گرفتار نمود:

گفت ای اندر نبی کان امتان که برایشان آمد آن قهر گران  
چون تضرع می نکردند آن نفس تا بلا زیشان بگشتی باز پس  
لیک دل‌هاشان چو قاسی گشته بود آن گنه‌هاشان عبادت می‌نمود  
تا نداند خویش را مجرم، عنید آب از چشمش کجا داند دوید؟

(دفتر پنجم / ۱۶۰۴ به بعد)

## ۹- مفسران قرآن

بر اساس حدیث شریف «من فسر القرآن برأیه و اصاب الحق فقد خطأه» (۴ ج ۱، ص ۵) (۲۴) مولانا کسانی را که قرآن را براساس هوا و هوس و امیال نفسانی، جلب منافع مادی، کسب مقام دنیوی و نزدیکی به فرمانروایان ستمگر تفسیر می‌نمایند سرزنش می‌کند:

بر هوا تاویل قرآن می‌کنی بست و کژ شد از تو معنی سنی

(دفتر اول / ۱۰۸۱)

از نظر صاحب مثنوی کسانی شایستگی تفسیر قرآن را دارند که پشت پا بر منافع دنیوی و آرزوهای مادی زده و فانی فی‌الله شده باشند. در آن حالت حقیقت قرآن در کلامشان تجلی خواهد کرد و هر چه بگویند موافق قرآن خواهد بود:

معنی قرآن ز قرآن پرس و بس وز کسی کآتش زده‌ست اندر هوس  
پیش قرآن گشت قربانی و بست تا که عین روح او قرآن شده‌ست

(دفتر پنجم / ۳۱۲۸ به بعد)

و در جایی دیگر به این نکته اشاره دارد که وقتی انسان به کشف اسرار غیب و درک مفاهیم کتاب خدا موفق می‌شود که حس باطنی او بیدار و به راه مستقیم راهنمایی شود، بدیهی است که حس ظاهر تنها به ظاهر آیات بسنده خواهد کرد.

خاصه ای خواجه قیاس حس دون اندر آن وحیی که هست از حد فزون  
گوش حس تو به حرف ار در خورست دان که گوش غیب گیر تو کر است

(دفتر اول / ۳۳۱۴ به بعد)

## ۱۰- آداب تلاوت قرآن

به مصداق کریمه «لا یمسه الا المطهرون» (واقعه / ۷۹) بساویدن و لمس نمودن کلمات قرآن منوط به پاکی روح و اعتقاد قلبی به آن است، مولانا بر این نکته، پاک شدن از منیت و خودخواهی را نیز می‌افزاید:

تاز چونی غسل نساری تو تمام تو بر این مصحف منه کف ای غلام

(دفتر ششم / ۱۹۵)

مولانا در اهمیت قرائت قرآن و عظمت کریمه «و اذا قرى القرآن فاستمعوا له و انصتوا» (اعراف/ ۲۰۴) از قول یکی از صحابه رسول خدا<sup>(ص)</sup> حدیثی نقل می‌کند: «عن اسامه بن شریک قال اتیت النبی و اذا اصحابه کانما علی رؤوسهم الطیر» (۱۱/ ص ۱۷۸) و این موضوع در عرب مثل شده است که در صدر اسلام وقتی قرآن تلاوت می‌شد، اصحاب رسول خدا چنان آرام و بی‌حرکت گوش می‌دادند که «کانهم علی رؤوسهم الطیر»:

همچنان که گفت آن یار رسول چون نبی بر خواندی بر ما فصول  
آن رسول مجتبی وقت نثار خواستی از ما حضور و صد وقار  
آن چنان که بر سرت مرغی بود کز فراقش جان تو لرزان شود

(دفتر پنجم / ۳۲۴۴ به بعد)

صاحب *کشف‌الاسرار* در این باره سخنی لطیف دارد که به منظور حسن ختام بدان اشاره می‌کنیم: «و اذا قرى القرآن فاستمعوا له و... سماع حقیقت استماع قرآن است و سماع روزگار مرد را بیش از آن زندگی دهد که روح، قالب را دهد، سماع چشمه‌ای است که از میان دل بر جوشد، و تربیت او از عین صدق است و صدق مر سماع را چنان است که جرم آفتاب مرشعاع را و تا ظلمات بشریت از دل برنخیزد حقیقت آفتاب سماع روا نبود که بر صحرای سینه مرد تجلی کند و بدان که سماع بر دو ضرب است، سماع عوام دیگر است و سماع خواص دیگر. حظ عوام از سماع صوت است و نغمت آن و حظ خواص از سماع لطیفه‌ای است میان صوت و معنی و اشارات آن؛ عوام سماع کنند به گوش سر و آلت تمییز و حرکات طباع تا از غم برهند و از شغل بیاسایند خواص سماع کنند به نفسی مرده و دلی تشنه و نفسی سوخته، لاجرم بار آورد ایشان را نسیم انسی و یادگار ازلی و شادی جوانی». (۱۶/ ج ۳، ص ۸۳۲).

### فرجام سخن

مولانا قرآن کریم را منبع و منشأ تمام تعالیم و آرای خویش از تصوف تا اخلاق تلقی می‌کند و غلبه معانی قرآن بر فکر و بیان او از این اندیشه نشأت می‌گیرد. تعظیم فوق‌العاده مولانا در حق قرآن کریم همواره با نوعی تسلیم و انجذاب روحانی مقرون است و این مایه استغراق در معانی و اسرار قرآن نزد مولانا می‌بایست تا حد قابل ملاحظه‌ای به تجربه عرفانی که تحقق به حقایق و اسرار آن برای عارف کامل ممکن

می‌شود مربوط باشد. و در سایه این استغراق در قرآن مجید است که مثنوی را حاوی حقایق زنده و مطالب سرشاری می‌بینیم که هنوز پیشاپیش بشریت می‌رود و از اندیشه‌های جهانی واپس نمانده است. حقایق ارزنده‌ای که در اخلاق و معرفت انسان باید منظور نظر باشد؛ به گونه‌ای در این کتاب شریف گنجانده شده که قرن‌ها به‌عنوان نسخه‌ای شفاف‌بخش به کار خواهد رفت و زنده‌دلان و معرفت‌جویان را از زلال پاک خود سیراب خواهد نمود.

### پی‌نوشت

- ۱- ر. ج. ک. به مثنوی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، چاپ اول، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳ (همه ارجاع‌ها به همین چاپ است).
- ۲- در تدوین این مقاله آیاتی مورد استفاده واقع شده‌اند که در آنها واژه قرآن، نبی ذکر، ذکر اجل، کتاب، کتاب‌الله، ام‌الکتاب، مصحف، فصول، پیام خدا و سبق به کار رفته است.
- ۳- ر. ج. ک. به نهج‌البلاغه، ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی، چاپ ششم، علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۷۳، ص ۳۵۳ (بخشی از نامه‌ای است که مولانا علی‌بن ابی‌طالب<sup>(ع)</sup> خطاب به حارث‌بن عبدالله همدانی که از فقهای بزرگ و از تابعین و از خواص اصحاب آن حضرت می‌باشد، نوشته‌اند و در آن وی را به تمسک به قرآن دعوت می‌فرمایند.
- ۴- به نقل از مناقب افلاکی، طبع تهران، ۱۳۳۰، ص ۴۰۹.
- ۵- همچنین نگاه کنید به آیات ۱۶ و ۱۷ سوره هود ۲۳ و ۲۴ بقره و ۳۸۰ یونس که به آیات «تحدی» معروف‌اند.
- ۶- والذین اتخذوا مسجداً ضراراً و کفراً و تفریقاً بین المؤمنین و ارسادا لمن حارب الله و رسوله توبه (۱۰۷).
- ۷- ان هذا الا اساطیر الاولین (سوره انعام آیه ۲۵).
- ۸- بگو آیا رواست که بخوانیم و بپرسیم به جای خدا چیزی را که با ما سود نبخشد و زیان نرساند و به پاشنه و پی باز گردیم و فرا پس رویم از آن پس که خدا ما را راه نمود، مانند آن کس که دیوانش بفریبند و به روی زمین سرگشته و حیران کنند.
- ۹- شیطان و یاراتش شما را می‌بینند از جایی که شما آنها را نمی‌بینید.
- ۱۰- شیطان با وعده فقر و ترس و بی‌چیزی شما را به کارهای زشت و بخیلی وادار می‌کند.
- ۱۱- و همچنین که تویی مبتلا ما هر پیامبری را از شیطان‌های انس و جن دشمنی در مقابل برانگیخته که برخی از آنها به برخی دیگر سخنان آراسته ظاهر فریبنده اظهار کنند.

- ۱۲- ای رسول ما جهودان را بگو: ای جماعت یهود اگر می‌پندارید که شما به حقیقت دوستداران خدایید نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ کنید؛ اگر راست می‌گویید.
- ۱۳- نه پروردگارت تو را واگذار و نه بر تو خشم نمود.
- ۱۴- آنها که کافرند مالهای خود را خرج می‌کنند تا دیگران را از راه خدا باز دارند. آنها مالها را صرف می‌کنند، آنگاه حرمان و حسرت می‌برند، و مغلوب می‌شوند.
- ۱۵- همانا منافقان با خدا مکر و حيله می‌کنند و خدا نیز با آنها مکر و حيله می‌کند و مکرشان را باطل می‌سازد و چون به نماز می‌آیند با حالت بسی میلی و کسالت و برای ریاکاری می‌آیند. ذکر خدا را اندک آن هم به قصد ریا نکنند.
- ۱۶- و آنان که امر خدا را اطاعت و اجابت کردند و نماز پیا داشتند و کارشان را به مشورت یکدیگر انجام می‌دهند و آنچه روزی ایشان کردیم به فقیران انفاق می‌کنند.
- ۱۷- وصف آنان که تحمل علم (تورات) کرده خلاف آن عمل نمودند در مثل به حماری ماند که کتابها بر پشت کشد.
- ۱۸- خداست که شما را از گل آفریده و مهلتی نهاد و مهلتی است نامزد کرده نزد او.
- ۱۹- ای رسول نزدیک بود کافران به چشمان بد چشم‌زخمت زنند که چون آیات قرآن را بشنوند در فصاحتش حیرت کنند و از شدت حسد بگویند این شخص عجیب دیوانه است.
- ۲۰- هرگز در میزان عدل تعدی و نافرمانی نکنید و هر چیز را به ترازوی عدل و انصاف بسنجید.
- ۲۱- نوح گفت ای پسر امروز هیچ کس را از قهر خدا جز به لطف او نجات نیست.
- ۲۲- پس چون شب تاریک درآمد ستاره درخشانی را دید گفت این پروردگار من است، پس چون آن ستاره غروب کرد گفت من چیز نابود شدنی را به خدایی نخواهم گرفت.
- ۲۳- اگر نه این بود آنگاه که خشم ما بر آنها فرو می‌آمد زاری می‌کردند، اما دل‌هایشان سخت شده بود و شیطان کارهایشان را در چشمشان خوب جلوه می‌داد.
- ۲۴- هر که تفسیر قرآن کند به رأی خود و قول او به اتفاق موافق حق باشد او مخطی است.

## منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- استعلامی، محمد. شرح مثنوی، دفتر اول تا ششم، چاپ دوم، زوار، تهران، ۱۳۶۹.
- ۳- بلخی رومی، مولانا جلال‌الدین محمد. دفتر اول تا ششم، چاپ اول، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.

- ۴- رازی، ابوالفتح. *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، جلد اول، مصححان دکتر محمدجعفر یاحقی، دکتر مهدی ناصح، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۱.
- ۵- راشد محصل، محمدرضا. *پرتوهایی از قرآن و حدیث*، چاپ اول، آستان قدس رضوی، تهران، ۱۳۸۰.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین. *بحر در کوزه*، چاپ ششم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین. *سرنوی*، جلد اول، چاپ سوم، علمی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۸- سنایی غزنوی. *دیوان*، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات کتابخانه سنایی، [بی‌تا، بی‌جا].
- ۹- شهیدی، جعفر. *ترجمه نهج البلاغه*، چاپ ششم، علمی- فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۰- طالقانی، سید محمود. *پرتوی از قرآن (قسمت دوم از جزء سی‌ام)*، چاپ اول، شرکت انتشار تهران، ۱۳۴۵.
- ۱۱- فروزانفر، بدیع‌الزمان. *احادیث مثنوی*، چاپ پنجم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۲- فروزانفر، بدیع‌الزمان. *شرح مثنوی شریف*، چاپ چهارم، زوار، تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۳- کلینی، محمدبن یعقوب. *اصول کافی*، ترجمه و شرح سید هاشم رسولی، جلد ۴، انتشارات اسلامی، [بی‌تا، بی‌جا].
- ۱۴- کاشانی، عزالدین محمودبن علی. *مصباح‌الهدایه مفتاح‌الکفایه*، تصحیح استاد جلال‌الدین همایی چاپ سوم، تهران، آذر ۶۷.
- ۱۵- مطهری، مرتضی. *آشنایی با قرآن*، ج ۱ و ۲، چاپ پنجم صدرا، تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۶- میدی، ابوالفضل رشیدالدین. *تفسیر کشف‌الاسرار و عدّه‌الابرار*، به اهتمام علی‌اصغر حکمت، جلد اول تا دهم، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران.